|  |
| --- |
|  بسم الله الرحمن الرحیمتفسير موضوعى قرآن (جمعى از نويسندگان)-خلاصه درس سه جلسه اول تفسیر موضوعی - دانشگاه حکیم سبزواری-استاد بیدی - 94/4/21- |

 فصل اول: انس با قرآن‏ - بخش اول: مباحث مقدماتى‏

مراتب انس با قرآن‏: ايمان به قرآن اصلى‏ترين بخش از انديشه و باور دينى هر مسلمان است. بى‏شك تجلى اين ايمان و عينيت يافتن آن در انديشه، سلوك عملى و زندگى فردى و اجتماعى، در گرو انس، ارتباط و تعامل با قرآن (پس از ايمان به الهى بودن قرآن) است و ازآنجا كه ميزان انس و سطح ارتباط با قرآن متفاوت است، تجلى آن ايمان در ابعاد گوناگون زندگى نيز متفاوت و گوناگون خواهد بود.انس و ارتباط با قرآن از مرتبه پايين آغاز مى‏شود و تا مراتب بالا ادامه مى‏يابد.

1. گوش فرادادن و نظر كردن به آيات قرآن‏:نخستين و عام‏ترين مرتبه انس و ارتباط با قرآن «استماع» و توجه به آيات آن است. خداوند گوش فرادادن و سكوت به هنگام تلاوت آيات آسمانى را موجب نزول لطف و رحمت الهى مى‏داند:وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.-اعراف204-و چون قرآن خوانده شود، گوش بدان فرا داريد و خاموش مانيد، اميد كه بر شما رحمت آيد.امام‏صادق عليه السلام مى‏فرمايد: «هركس به حرفى از قرآن گوش فرا دهد، [بدون آنكه آن را قرائت كند]، ثوابى برايش نوشته مى‏شود و گناهى از او پاك مى‏گردد و درجه‏اى بالا مى‏رود.» از سوى ديگر، نظر كردن به آيات قرآن نيز خود نوعى انس و ارتباط با قرآن به شمار مى‏آيد.امام‏صادق عليه السلام مى‏فرمايد: «... أَنّ النَّظَرَ فى الْمُصْحَفِ عبادةٌ نگاه كردن در قرآن عبادت است.»

2. تلاوت قرآن‏:تلاوت كه نوعى ذكر زبانى است، مورد تأكيد برخى آيات نيز قرار گرفته است. براى مثال، خداوند در سوره مُزَّمِّل پس از فراخواندن پيامبر به شب‏زنده‏دارى، او را به تلاوت قرآن در دل شب امر مى‏كند:يَا أيُّهَا الْمُزَّمِّلُ\* قُمِ اللَّيْلَ الّا قَلِيلًا\* نِصْفَهُ أَوِ انْقُص مِنْهُ قَلِيلًا\* أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا.اى جامه به خويشتن فروپيچيده، به پاخيز شب را مگر اندكى، نيمى از شب يا اندكى از آن را بكاه، يا بر آن [نصف‏] بيفزاى و قرآن را شمرده شمرده بخوان.در ادامه همين سوره، خداوند عموم مسلمانان را مخاطب قرار داده، مى‏فرمايد:فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ.هر چه از قرآن ميسّر مى‏شود بخوانيد.

 امام‏على عليه السلام مى‏فرمايد: «كسى كه به تلاوت قرآن انس گيرد، جدايى دوستانْ او را به وحشت نمى‏اندازد.» امام‏صادق عليه السلام مى‏فرمايد: «بر شما باد تلاوت قرآن؛ زيرا درجات بهشت براساس تعداد آيات قرآن است. روز قيامت كه فرارسد، به قارى قرآن گفته مى‏شود بخوان و بالا برو؛ پس چون آيه‏اى بخواند، درجه‏اى بالا مى‏رود.» همچنين مستحب است قارى قرآن در آغاز تلاوت (حتى قرائت يك آيه) «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم» بگويد؛ چنان‏كه قرآن دراين‏باره مى‏فرمايد:فَإِذَا قَرَأْت الْقُرْآنَ فَاستَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ.پس چون قرآن مى‏خوانى، از شيطان مطرود به خدا پناه بر.نيز بايد هنگام تلاوت، ادب حضور در پيشگاه كتاب خدا را رعايت نمود و آن را وسيله صعود به مراتب عالى علم، عمل و انس بيشتر با قرآن قرار داد.

 3. درك معانى و مفاهيم قرآن‏ : آنان كه قادر نيستند صرفاً با تلاوت آياتْ معانى قرآن را نيز دريابند، مى‏بايد با ترجمه آيات با مفاهيم اوليه موردنظر قرآن آشنا شوند و بدين وسيله نوعى ارتباط معنادار با قرآن برقرار كنند. با اين گام، انسان مؤمن قادر خواهد شد با بسيارى از مفاهيم، پيام‏ها، دستورالعمل‏ها، نكات اخلاقى و عبادى و داستان‏هاى پيامبران آشنا شود. نيز در همين مرحله مى‏توان در باره ويژگى‏هاى زندگى دنيوى، برزخ، جهان آخرت، بهشت و دوزخ و ... به مجموعه‏اى از شناخت‏ها دست يافت.مهم‏ترين زمينه‏هاى لازم براى گام نهادن در اين مرحله، آشنايى با زبان و ادبيات عرب و آگاهى از لغات و مفردات الفاظ قرآن‏كريم است؛ زمينه‏هايى كه فراهم ساختن آنها نه‏تنها شرط اصلى براى ورود به مرحله درك مفاهيم و معانى قرآن، كه اساسِ ورود به مراحل پيشرفته شناخت قرآن نيز به شمار مى‏آيد.

4. تفسير قرآن‏:شناخت جامع و منسجم مفاهيم و پيام‏هاى قرآن در گرو تفسير آن است. در اين مرحله، با استفاده صحيح از ابزارها و فراهم ساختن مقدمات لازم، شناخت ما از مرحله ابتدايى فراتر مى‏رود و به شكل‏گيرى يك انديشه نظام‏مند قرآنى مى‏انجامد.در پرتو تفسير، ارتباط معنايىِ بسيارى از آيات آشكار مى‏شود. به سخن ديگر، بسيارى از آياتى كه‏پيش از اين از هم جدا و پراكنده بودند، بدين رو كنار هم قرار مى‏گيرند و به دنبال آن مفاهيم و آموزه‏هاى جديدى زاييده مى‏شود. تفسير قرآن اگر براساس شرايط و ضوابط ضرورى اين علم صورت گيرد، انديشمند مسلمان را قادر مى‏سازد تا به ديدگاه‏هاى قرآن در باره مسائل و موضوعات گوناگون مورد نياز بشر- در عرصه‏هاى مختلف- دست يابد و از سويى اين امكان را فراهم مى‏كند كه خود نيز در عرصه انديشه و عمل، نمونه يك انسان قرآنى باشد.آگاهى از تفسير قرآن در نگاه اهل‏بيت عليهم السلام از ارزش و جايگاه ويژه‏اى برخوردار است. ذكر اين نكته ضرورى است كه پرداختن به تفسير همه آيات- از آغاز تا پايان- صرفاً كارى تخصّصى است كه در حوزه‏هاى گوناگون دين‏پژوهى صورت مى‏گيرد، اما براى آنان كه در هيچ‏يك از حوزه‏هاى دين‏پژوهى از تخصص كافى برخوردار نيستند، روى آوردن به تفسير فراگير قرآن نه ممكن است و نه لازم. راه و روش صحيح براى اين‏گونه افراد مطالعه تفسيرهاى معتبر است كه در اين باب‏ نيز بهترين روش، استفاده از تفسيرهاى موضوعى است كه به صورت مستقيم ديدگاه قرآن را در باره موضوع مورد نياز در اختيار افراد مى‏نهد.

5. تدبر در قرآن‏:مراتب گذشته هر يك در جاى خود داراى اعتبار و ارزش خاصى است. انسان مسلمان برحسب توانايى‏ها، زمينه‏ها و امكانات خود مى‏تواند در برخى از اين مراتب و يا همه آنها گام بردارد.پس از توفيق در طى مراتب پيشين، نوبت به مرتبه «تدبر» مى‏رسد. تدبر در آيات بالاترين نوع انس و ارتباط با قرآن است. تدبر عبور از سطوح اوليه و مفاهيم ظاهرى آيات و ورود انديشمندانه به لايه‏هاى ژرف براى كشف حقايق پنهانى است؛ حقايقى كه بدون توجه و ژرف‏انديشى بر ما آشكار نمى‏شود.قرآن عظمت و بلنداى معارف خود را اين‏گونه به توصيف مى‏كشد:لَوْ أَنزَلْنَا هذَا الْقُرْآنَ عَلى‏ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصدِّعاً مِنْ خَشيَةِ اللَّه اگر اين قرآن را بر كوهى فرومى‏فرستاديم، يقيناً آن [كوه‏] را از بيم خدا فروتن [و] از هم پاشيده مى‏ديدى.اين توصيف بيانگر بزرگى، سنگينى و ژرفاى معارف آسمانى قرآن است. بى‏گمان گام نهادن در چنين اقيانوس ژرفى از يك‏سو نيازمند ژرف‏انديشى و از سوى ديگر در گرو دل سپردن به انوار وحى و گشودن قلب بر لطايف آيات است. درحقيقت تدبر، جريانى فكرى- روحى است كه از نوعى ارتباط ميان عقل و قلب پديد مى‏آيد. قرآن‏كريم در باره اهميت تدبر مى‏فرمايد:أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى‏ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا. آيا به آيات قرآن نمى‏انديشند؟ يا [مگر] بر دلهايشان قفلهايى نهاده شده است؟نيز در جايى ديگر-ص- مى‏فرمايد:كِتَابٌ أَنزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الأَلْبَابِ. اين‏] كتابى مبارك است كه آن را به سوى تو نازل كرده‏ايم تا در [باره‏] آيات آن بينديشند، و خردمندان پند گيرند.امام‏على عليه السلام ژرف‏انديشى در قرآن را بهار دل‏ها دانسته است: «و قرآن را بياموزيد كه آن زيباترين سخن است و در آن ژرف بينديشيد كه بهار دل‏هاست.» در پرتو تدبر، قرآن جانى دوباره مى‏گيرد و اسرار نهفته آن آشكار مى‏شود. تدبر در قرآن نيز خود درجاتى دارد كه برحسب كميت و كيفيت تدبر متفاوت است. بى‏شك ژرف‏انديشى در يك آيه يا يك سوره و يا بخشى از قرآن، با ژرف‏انديشى در همه آيات در يك درجه قرار نمى‏گيرد؛ همچنان كه ژرفاى تدبر و ميزان رسيدن به لايه‏هاى نهفته آيات و دل سپردن به پيام‏هاى نورانى قرآن نيز براى همگان يكسان نيست. جامع‏ترين و عميق‏ترين درجه تدبر در قرآن همان است كه به پيامبرگرامى صلى الله عليه و آله و عترت پاكش عليهم السلام اختصاص دارد:إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ\* فى كِتَابٍ مَكْنُونٍ\* لا يَمَسّهُ إِلَّا الْمُطهَّرُونَ. كه اين [پيام‏] قطعاً قرآنى است ارجمند، در كتابى نهفته، كه جز پاك‏شدگان بر آن دست نزنند.

 **فصل دوم: شناخت قرآن‏:**

قرآن پايه‏هاى جهان‏بينى و اصول تفكر و خردورزى در نظام آفرينش را- كه براى انسانِ «كنجكاو، جستجوگر و باورمند» ضرورى است- بيان كرده و هم‏زمان اصول اخلاق نيكو، تربيت صحيح و شيوه بناى يك جامعه انسانى و ارزش‏محور را عرضه داشته است. اين در حالى است كه چگونگى عشق‏ورزى به ساحت معبود يگانه، شيوه نيايش و راز و نياز و چگونگى ارادت‏ورزى به پيشگاه خالق مهربان، به بهترين شكل و به دور از هرگونه افراط و تفريط در قرآن‏كريم مورد توجه قرار گرفته است. لزوم مراجعه به «سنت معتبر» و «اجتهاد روشمند» كه مورد تصريح قرآن است، تنها به‏منظور تفسير و تشريح اصول يادشده، تطبيق اين اصول بر فروع و نيز يافتن پاسخ‏هاى منطقى دين به تناسب نيازهاى جديد- در عرصه معرفت و معيشت آدميان- است.بنابراين قرآن اساس انديشه دينى، جهان‏بينى حق و شريعت اسلامى است و شناخت آن نيز نقطه آغاز هرگونه شناخت و تلاش فكرى، و الهام بخش عمل و سلوك معنوى براى مسلمانان است.

اقسام شناخت قرآن‏: 1. شناخت سندى؛ 2. شناخت تحليلى؛ 3. شناخت ريشه‏اى.-شناخت عميق قرآن نيز متوقف بر همين سه نوع شناخت است. از اين‏رو، دست‏يافتن به ايمان حقيقى ميسور نيست، مگر آنكه اين كتاب آسمانى از هر سه زاويه مورد بررسى قرار گيرد.

1. شناخت سندى‏:در اين مرحله، پژوهشگر مى‏كوشد با استفاده از ابزارهاى لازم دريابد كتابى كه در اختيار اوست، از نظر اسناد و انتساب به گوينده و يا نويسنده‏اش، تا چه ميزان اعتبار دارد و آيا اسناد همه آن درست است، يا آنكه بخشى درست است و بخشى نيز نادرست، و همچنين دليل و مدارك اطمينان‏بخش بر درستى يا نادرستى اين انتساب كدام‏اند.قرآن از اين نوع شناخت بى‏نياز است؛

دلايل بى‏نيازى قرآن از شناخت سندى‏:

1. پيامبرانْ وحى را به طُرق گوناگون ازجمله «علم حضورى» دريافت مى‏كنند. ماهيت اين علم چنين است كه در آن دريافت‏كننده (عالِم)، نسبت به آنچه دريافت كرده (معلوم)، كوچك‏ترين ترديدى روانمى‏دارد. تصريح قرآن بر فرودآمدن آيات وحى بر قلب پيامبر صلى الله عليه و آله‏ نيز خود گوياى رخداد چنين فرايندى در نزول قرآن است.

با اين حال بنا به تصريح قرآن، پيامبراسلام صلى الله عليه و آله نسبت به دريافت و ابلاغ دقيق و معصومانه وحى- كه بخش بزرگى از رسالت سنگين او به شمار مى‏آمد- حساسيت ويژه‏اى نشان مى‏داد؛ تابدانجاكه خداوند خطاب به پيامبرش چنين مى‏فرمايد:لا تُحَرِّك بِهِ لِسانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ\* إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ\* فَإِذَا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ\* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ. زبانت را [در هنگام وحى‏] زود به حركت درنياور تا در خواندن [قرآن‏] شتابزدگى به خرج دهى.درحقيقت گردآوردن و خواندن آن بر [عهده‏] ماست. پس چون آن را برخوانديم، [همان‏گونه‏] خواندن آن را دنبال كن، سپس توضيح آن [نيز] بر عهده ماست.

2.تدریجی: نزول قرآن با نزول ساير كتب آسمانى تفاوت بزرگى داشت و آن اينكه قرآن به‏تدريج و در طول بيست‏وسه سال نازل گرديد؛ درحالى‏كه كتب آسمانى ديگر به‏يكباره نازل شده‏اند. نزول يكباره ممكن است اين مشكل را ايجاد كند كه نسخه اصلى پس از مدتى با ساير نسخه‏ها مشتبه گردد، امادر نزول تدريجى اين‏گونه نيست. افزون بر اين، نزول تدريجى آيات، فرايند دريافت اطمينان‏بخش را براى پيامبر صلى الله عليه و آله هموار، و روند فراگيرى را براى مؤمنان آسان مى‏نمود.قرآن خود دراين‏باره مى‏فرمايد:وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً واحِدَةً كَذلِك لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَك وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا.و كسانى كه كافر شدند، گفتند: چرا قرآن يكجا بر او نازل نشده است؟ اين‏گونه [ما آن را به‏تدريج نازل كرديم‏] تا قلبت را به وسيله آن استوار گردانيم، و آن را به‏آرامى [بر تو] خوانديم.

3. يكى از اقدامات اساسى پيامبراسلام صلى الله عليه و آله براى ضبط و نگهدارى آيات اين بود كه از همان آغاز نزول وحى جمعى از نويسندگان مورد اعتماد خود را براى نگارش صحيح قرآن برگزيد. همواره افرادى از اين جمع كه به «كاتبان وحى» شهرت داشتند، پيامبر را همراهى مى‏كردند و كلام خدا را به مجرد نزول بر پيامبر صلى الله عليه و آله و ابلاغ آن مى‏نگاشتند. نگارش بى‏وقفه آيات قرآن از آغاز بعثت يكى از علل حفظ و مصون ماندن آن از هرگونه تغيير و تحريف بود.

4. جنبه ادبى و هنرى قرآن- كه از آن به فصاحت و بلاغت تعبير مى‏شود- و ساختار آهنگين آيات كه نوازشگر روح است، چنان بر دل و جان مسلمانان تأثير مى‏نهاد كه با همه توجه و توان به فراگيرى و حفظ و ضبط قرآن همت مى‏گماشتند. اين ويژگى‏ها سبب مى‏شد حفظ و به خاطر سپردن آيات به گونه‏اى روان و با صرف كمترين وقت امكان‏پذير گردد و بدين رو در زمانى كوتاه در قالب فرهنگى فراگير در جامعه اسلامى رواج يابد.بنا به گزارش‏هاى تاريخى، در جنگ «بئرمعونه» هفتادو در جنگ «يمامه» چهارصد تن از قاريان قرآن به شهادت رسيدند. بى‏گمان تثبيت قرآن در حافظه جمع بزرگى از مسلمانان مانع بروز هرگونه تغيير و تحريفى در قرآن مى‏گرديد.

5. جامعه آن روز مسلمانان به لحاظ فرهنگى و سطح سواد، جامعه‏اى بسيط و بدوى بود. در چنين جامعه‏اى غير از قرآن كتاب ديگرى يافت نمى‏شد تا مسلمانان، هم در حفظ اين و هم در ضبط آن ناگزير باشند. ذهن خالى، حافظه قوى و نداشتن سواد خواندن و نوشتن سبب شده بود مسلمانان فقط اطلاعاتشان را از راه ديدن و شنيدن كسب كنند. در چنين فضايى، پيام قرآن كه با احساس و عاطفه آنان سازگار بود، در قلب آنان نقش مى‏بست و چون آن را كلام خدا مى‏دانستند نه سخن بشر، برايشان مقدس بود و به خود اجازه نمى‏دادند حتى يك كلمه يا يك حرف آن را تغيير دهند و يا پس و پيش كنند. آنان پيوسته مى‏كوشيدند با تلاوت اين آيات به خدا نزديك‏تر شوند. پيوند اين عوامل در عصر نزول سبب شد پيش از آنكه بخواهد در اين كتاب آسمانى تحريف راه يابد، آيات آن به بالاترين درجه تواتر برسد؛ به گونه‏اى كه انكار و يا كم و زياد كردن حتى يك حرف آن ناممكن گردد.

2. شناخت تحليلى‏:در اين مرحله، پژوهشگر بر آن است تا به مطالب و محتواى كتابى كه در اختيار دارد، آگاهى يابد و نسبت به هدف، پيام، سبك بيان و شيوه برخورد اين اثر با مسائل بنيادين جهان، انسان و جامعه به شناخت درستى برسد و بدين رو عيار و ارزش علمى و محتوايى آن كتاب نيز برايش روشن گردد.در باب شناخت تحليلى قرآن بايد دانست كه قرآن مجموعاً مشتمل بر چه مسائلى است و از سويى آن مسائل چگونه و با چه سبكى عرضه شده است؟ طرح قرآن براى رساندن آدميان به سعادت چيست؟ استدلال‏ها و برهان‏هاى قرآنى در زمينه‏هاى مختلف چگونه است؟ آيا تصويرى كه قرآن از هستى و جهان مى‏نماياند، منطبق بر دريافت‏هاى عقل سليم است؟

 3. شناخت ريشه‏اى‏:پس از آنكه درستى انتساب يك اثر به پديدآورنده‏اش اثبات شد و محتواى آن نيز به‏نيكى مورد بررسى قرار گرفت، مرحله جديدى از شناخت آغاز مى‏شود.در اين مرحله، پژوهشگر همواره مى‏كوشد تا روشن نمايد آيا مطالب، محتوا و انديشه‏هاى مطرح‏شده در كتاب از انديشه پديدآورنده‏اش تراوش يافته، يا آنكه برآمده از انديشه ديگران است؟چنين شناختى فرع بر شناخت تحليلى است؛ بدين معنا كه تا محتواى يك اثر به‏دقت شناخته نشود، اساساً نوبت به شناخت ريشه‏اى آن نخواهد رسيد .شناخت ريشه‏اى قرآن اگر به‏درستى صورت پذيرد، پژوهشگر منصِف و بى‏طرف را به «اصالت الهى» قرآن رهنمون مى‏سازد. اصالت الهى به اين معناست كه قرآن با همه معارف و ساختار بديعش، از افقى بالاتر از ذهن و انديشه پيامبر صلى الله عليه و آله به ايشان افاضه گرديده و وى صرفاً حامل اين وحى و پيام بوده است. درحقيقت «اصالت الهى»، يعنى معجزه بودن قرآن و اين نتيجه‏اى است كه از شناخت ريشه‏اى قرآن به‏دست مى‏آيد.[[18]](NULL)

 فرض‏هاى بنيادين در شناخت قرآن‏:

نقش پاره‏اى از مباحث در شناخت قرآن چنان كليدى است كه طرح آنها در اينجا- اگرچه به اجمال- ضرورى مى‏نمايد.

1:وحيانى بودن الفاظ قرآن‏: ديدگاه عموم مسلمانان از آغاز بر اين بوده است كه قرآن با همه معارف بلند و محتواى آسمانى خود در قالب واژه‏ها، جمله‏ها و تركيب‏هاى كلامى موجود، بر پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله نازل گرديده و پيامبر نيز تنها به‏عنوان واسطه ميان آدميان و خالق هستى، اين پيام را دريافت و بى‏هيچ كاستى و فزونى ابلاغ نموده است. دلايل بسيارى مى‏توان بر الهى بودن الفاظ و ساختار ظاهرى متن قرآن اقامه نمود كه در اينجا تنها به پنج دليل، آن هم به‏اختصار اشاره مى‏كنيم:

 1. قرآن آشكارا خود را سخن خدا معرفى نموده است.[[](NULL) نسبت دادن سخن به گوينده آن در صورتى منطقى و معقول است كه گوينده، خود در انتخاب، تنظيم و چينش كلمات و شكل دادن به ساختار و تركيب جمله‏ها، نقش اصلى را برعهده داشته باشد. 2. بخش بزرگى از اعجاز قرآن به ساختار ظاهرى متن، سبك بديع و اسلوب منحصربه‏فرد آن بازمى‏گردد. فصاحت و بلاغت بى‏نظير قرآن- كه از ديرباز بخشى از وجوه اعجاز قرآن به شمار آمده- ناظر به الفاظ، عبارات و ساختار ظاهرى متن قرآن است -پيام آيات «تحدى»- كه همگان را به آوردن مِثل قرآن فرامى‏خوانند- از زاويه ساختار ظاهرى متن اين است كه اگر در الهى بودن الفاظ و قالب‏هاى مشتمل بر معارف بلند قرآن ترديد داريد، براى اثبات مدعاى خود الفاظ و جمله‏هايى مشابه اين الفاظ و عبارات بياوريد. اين تحدى و عجز مشركان از ساختن و پرداختن كلامى همانند قرآن بيانگر آن است كه ساختار ظاهرى متن و سبك بيانى قرآن نيز از سوى خداوند است و ذهن و زبان هيچ انسانى (حتى شخص پيامبر صلى الله عليه و آله) در شكل‏گيرى آن دخيل نبوده است.

 3. آيات بسيارى از قرآن به‏روشنى بر وحيانى بودن الفاظ و ساختار متن عربى قرآن دلالت دارند.

بخشى از اين آيات بدين قرارند:إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لعَلَّكمْ تَعْقِلُونَ\* وَ إِنَّهُ فى أُمِّ الْكِتابِ لَدَيْنَا لَعَلىٌّ حَكِيمٌ.ما آن را قرآنى عربى قرار داديم، باشد كه بينديشيد و همانا كه آن در كتاب اصلى [لوح محفوظ] به نزد ما سخت والا و پرحكمت است.إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.ما آن را قرآنى عربى نازل كرديم، باشد كه بينديشيد. وَ مِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسى‏ إِمَاماً وَ رَحْمَةً وَ هذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَاناً عَرَبِيّاً لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَى‏ لِلْمُحْسِنِينَ.و [حال آنكه‏] پيش از آن، كتاب موسى، راهبر و [مايه‏] رحمتى بود؛ و اين [قرآن‏] كتابى است به زبان عربى كه تصديق‏كننده [آن‏] است، تا كسانى را كه ستم كرده‏اند هشدار دهد و براى نيكوكاران مژده‏اى باشد.

. آيات ديگرى نيز آشكارا بر عدم‏دخالت پيامبر در ساختار ظاهرى قرآن و تبعيت محض او از وحى الهى دلالت دارند.

حال دو نمونه از اين دسته آيات:قَالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيرِ هذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِى أَنْ أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَائِ نَفْسِى إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى‏ إِلَىَّ آنانكه به ديدار ما اميد ندارند مى‏گويند: «قرآن ديگرى جز اين بياور، يا آن را عوض كن.» بگو:

«مرا نرسد كه آن را از پيش خود عوض كنم. جز آنچه را كه به من وحى مى‏شود پيروى نمى‏كنم.»وَ مَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى‏\* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْىٌ يُوحَى‏.و از سر هوس سخن نمى‏گويد اين سخن به‏جز وحيى كه وحى مى‏شود نيست.

4. دليل ديگر بر وحيانى بودن الفاظ و عبارات قرآن، تمايز آشكار ساختار ظاهرى متن قرآن با سخنان پيامبر صلى الله عليه و آله است؛ تمايزى كه بر هيچ سخن‏شناس ژرف‏كاوى پنهان نبوده و نيست. اعراب عصر پيامبر صلى الله عليه و آله كه سال‏ها با آن حضرت معاشرت نموده، با سخنان وى آشنايى كامل داشتند، پس از شنيدن نخستين آيات قرآن از زبان ايشان، به‏يكباره خود را با اقيانوسى از مضامين بلند- در قالب الفاظ و اسلوبى به‏مراتب برتر از قالب‏هاى انسانى- مواجه ديدند و آشكارا بر الهى بودن آن اعتراف نمودند. زرقانى- از انديشمندان اهل‏سنت- دراين‏باره مى‏گويد:اعراب عصر نزول، پيامبر صلى الله عليه و آله را مى‏شناختند و بر مقدار توان او در سخن گفتن، پيش از نزول وحى واقف بودند. به ذهن هيچ‏يك از افراد باانصاف آنان نيامد كه بگويد قرآن سخن محمد است؛ زيرا فرق‏هاى آشكارى بين لغت قرآن و لغت پيامبر صلى الله عليه و آله ديده مى‏شد.

 **5. معارف و محتواى قرآن** از چنان عظمت و ژرفايى برخوردار است كه احاطه كامل بر همه آنها و قراردادنشان در قالب الفاظ و عباراتى كه آن معارف را برتابند، فراتر از توان و قدرت انسان است. قرآن در عظمت و سنگينى وحى چنين مى‏گويد:إِنَّا سنُلْقِى عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا.در حقيقت ما به زودى بر تو گفتارى گرانبار القا مى‏كنيم.از سوى ديگر، پيامبر صلى الله عليه و آله را نيز انسانى همانند ساير انسانها معرفى مى‏كند كه خداوند بر او وحى نازل كرده است: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشرٌ مِثْلُكمْ يُوحَى‏ إِلَىَّ أَنَّمَا إِلهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ.»پيامبر صلى الله عليه و آله كه انسانى همانند ساير انسان‏هاست، تنها قادر است وحى را با همه ژرفاى آن دريافت، و بدون هيچ كاستى و فزونى به آدميان ابلاغ نمايد. پوشاندن لباس الفاظ و عبارات بر حقايق سنگين آسمانى و محتواى ژرف و نامحدود ربانى، همان‏گونه كه از عهده انس و جن‏ بيرون است از عهده پيامبر صلى الله عليه و آله نيز خارج است.

 **2. ابديت و تغيير:**

چگونه مجموعه‏اى مكتوب (قرآن‏كريم) با فرض «ثباتِ» محتوا و «محدوديتِ» آيات (6236 آيه) و بدون كوچك‏ترين تغيير كيفى و كمّى، مى‏تواند با زمان- كه پيوسته در حركت و تغيير است- همراه‏گردد و انواع نيازهاى آن را شناخته، به تناسب آنها پاسخى راهگشا و منطقى بدهد؟اين پرسش برآمده از باور به «جاودانگى قرآن» است. اين باور يكى از اعتقادات اساسى انسان مسلمان است كه بر اساس آن، قرآن‏كريم همواره از همان اعتبار اوليه برخوردار خواهد بود. از آنجا كه زندگى بشر در گذر زمان با تحولات و تغييرات گسترده روبه‏روست و اين تحولات نيز نيازهاى جديدى را در عرصه معرفت و معيشت انسان به‏وجود مى‏آورد، اين پرسش مطرح مى‏شود كه چگونه يك كتاب ثابت مى‏تواند پاسخگوى نيازهاى متغير عصرها و نسل‏هاى گوناگون باشد؟اين مسئله كه از آن به «ربط ميان ابديت و تغيير» ياد مى‏شود،

 **اسرار ماندگارى قرآن در بستر زمان‏**

1. ژرفاى نامحدود قرآن‏:پيش از اين آورديم كه ژرفاى نامحدود قرآن يكى از ويژگى‏هاى ذاتى اين كتاب آسمانى به شمار مى‏آيد. اين ويژگى كه در روايات از آن به «بطن» و «بطون» ياد شده، **علامه طباطبايى در تعريف «ظَهْر» و «بَطْن» مى‏گويد: «ظهر همان معناى ظاهر و ابتدايى است كه از آيه به دست مى‏آيد و بطنْ معناى نهفته در زير ظاهر است، چه آن معنى يكى باشد يا بيشتر ..**.. برخوردارى آيات قرآن از بطون موجب تمايز ميان متن قرآن و متن‏هاى انسانى شده است. آثار ادبى، عرفانى و منظومِ برخى از فرهيختگان و عارفان نامور شايد در گذر زمان برداشت‏هاى گوناگونى از آنها شود، اما چون پديدآورندگان اين‏گونه آثار در تنگناى زمان و مكان محدود بوده و قلمرو دانش آنان نيز محدود بوده، نمى‏توان و نبايد هرگونه دريافتى از آثارشان را مقصود آنان تلقى نمود. اما در باره متن قرآن اين مطلب به‏كلى متمايز است؛ زيرا منبع قدسى و پديدآورنده قرآن، فوق زمان و مكان، صاحب علم بى‏پايان و محيط بر همه هستى و پديده‏هاى آن است، از اين‏رو كلام او فراتر از زمان و مكان و دربردارنده معانى و مفاهيم بسيار است و اين همان چيزى است كه با مكانيسم بطون، در آيات قرآن صورت عملى يافته و قرآن را به ابديت سپرده است.امام‏باقر عليه السلام بطون قرآن را رمز ابديت قرآن شمرده، قرآن را به خورشيد و ماه تشبيه مى‏كند:فُضَيْل‏بن يَسار مى‏گويد: از امام‏باقر عليه السلام در باره اين روايت سؤال كردم:ما مِنَ القرآنِ آيةٌ الَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ و بَطْنٌ‏[/ هيچ آيه‏اى از قرآن نمى‏باشد، مگر آنكه ظاهر و باطنى دارد]. امام عليه السلام در پاسخ فرمودند: ظاهر قرآن همان نزول آن، و باطن قرآن تأويل آن است؛ برخى از قرآن تحقق يافته و برخى هنوز تحقق نيافته است؛

 نمونه‏هايى از ژرفاى قرآن‏

 خداوند براى متوجه نمودن منكران معاد به قدرت بى پايان خود در برپاساختن قيامت و زنده كردن مردگان، چنين مى‏فرمايد:الَّذِى جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ. همو كه برايتان در درخت سبزفام اخگر نهاد كه از آن [چون نيازتان افتد] آتش مى‏افروزيد.لايه نخست اين آيه همان معنايى است كه از ظاهر آن برمى‏آيد؛ يعنى قدرت خداوند بر قراردادن آتش در درخت سبز و استفاده انسان‏ها از آن براى برافروختن آتش. اين لايه براى آشنايان به لغت عرب آشكار است.لايه دوم آيه، تفسيرى است كه بسيارى از مفسران پيشين برآن رفته‏اند: در اعصار قديم در ميان‏عرب‏ها رايج بود كه براى افروختن آتش، از چوب درختان مخصوصى به‏نام «مَرْخ» و «عِفار» كه در بيابان‏هاى حجاز مى‏روييد، استفاده مى‏كردند؛ بدين‏گونه كه اولى را در زير قرار مى‏دادند و دومى را روى آن مى‏زدند و با جرقه توليدشده آتش روشن مى‏كردند.لايه عميق‏تر آيه اين است كه خاصيت آتش‏افروزى منحصر به چوب درختان «مرخ» و «عفار» نيست، بلكه اين خاصيت در همه درختان و اجسام عالم وجود دارد (اگرچه در آن دو بيشتر است)، حتى در درختان سبز. به همين دليل گاه آتش‏سوزى‏هاى بزرگى در دل جنگل‏ها روى مى‏دهد كه عامل آن وزش شديد بادهايى است كه شاخه‏هاى درختان را محكم به هم كوفته و با ايجاد جرقه و وزش باد، دامنه آتش توسعه يافته است. اين همان الكتريسيته نهفته در دل اشياست كه بر اثر اصطكاك آشكار مى‏گردد.اما لايه عميق‏تر از همه لايه‏هاى پيشين اين است كه يكى از كارهاى مهم گياهان، «كربن‏گيرى» از هوا و ساختن «سلولز نباتى» است. توضيح اينكه ياخته‏هاى درختان و گياهان «گاز كربن» را از هوا گرفته، با تجزيه‏اش اكسيژن آن را آزاد مى‏كنند و سپس كربن را در خود نگاه داشته، با تركيب آن با آب، چوب درختان را از آن مى‏سازند. از آنجاكه هر تركيب شيميايى بايد يا انرژى را جذب و يا آن را آزاد كند، درختان در عمل كربن‏گيرى، از گرما و نور آفتاب به‏عنوان انرژى فعال استفاده مى‏كنند و همين امر سبب ذخيره شدن مقدارى از انرژى آفتاب در چوب درختان مى‏شود تا به هنگام سوختن، انرژى ذخيره‏شده آزاد، و گرما و نور توليد شود. اين خود نوعى رستاخيز است كه خداوند در اين آيه به بيان آن پرداخته است تا بدين رو قدرت خود را در برپايى قيامت اعلام نمايد. اصولا بسيارى از آيات قرآن داراى چندين معنى است: بعضى ساده براى فهم عامه مردم در هر زمان و هر مكان، و بعضى عميق براى خواص، و سرانجام بعضى كاملًا عميق براى زبده‏هاى خواص و يا اعصار و قرون ديگر و آينده‏هاى دور. درعين‏حال اين معانى با هم منافاتى ندارد و در آنِ واحد در يك تعبير پرمعنى جمع است؛ آيه فوق همين‏گونه است.

2: پيوند قرآن و عترت‏: این خود یکی از اسرار ماندگاری قرآن می باشد که ثمرات آن عبارتند از:

 1. تبيين و تفسير صحيح آيات قرآن متناسب با نيازها و مسائل جديد مسلمانان و جامعه اسلامى؛

2. آموزش شيوه صحيح براى دستيابى ضابطه‏مند به مفاهيم وحى در غياب عترت؛

3. رهبرى سياسى جامعه اسلامى كه خود دو ره‏آورد ارزشمند را به دنبال دارد:

يك. رهبرى سياسى اهل‏بيت عليهم السلام، به تبيين دقيق و كاربردى بخش بزرگى از آيات قرآن مى‏انجامد؛ آن هم آياتى كه ناظر به شئون مختلف جامعه دينى است. دو. با رهبرى سياسى اهل‏بيت عليهم السلام رهنمودهاى قرآنى براى ساختن جامعه الهى و ارزش‏محور، در كمال دقت و اطمينان به‏كار گرفته مى‏شوند و درنتيجه همگان به كرامت انسانى خود مى‏رسند.

4. تأمين حضور هميشگى «انسان كامل»- به‏عنوان اسوه نيكو و جلوه جمال حضرت حق- در ميان آدميان.فلسفه پيوند قرآن و عترت‏:حضور مستمر مفسرى آگاه به معارف و اسرار وحى در كنار قرآن، ضرورتى است كه قرآن خود آشكارا بيان داشته است. در عصر نزول كه شرايط فراگيرى وحى در جامعه مسلمانان كاملًا فراهم بود، قرآن شخص پيامبر صلى الله عليه و آله را براى عهده‏دارى اين مسئوليت خطير به مسلمانان معرفى نموده است:وَ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ. و اين قرآن را به سوى تو فرود آورديم، تا براى مردم آنچه را به سوى ايشان نازل شده است‏توضيح دهى، و اميد كه آنان بينديشند.اساساً در نگاه قرآن‏كريم يكى از مسئوليت‏هاى اصلى همه پيامبران تبيين و تفسير وحى بوده است؛ چنان‏كه در آيه‏اى مى‏خوانيم:وَ مَا أَرْسلْنَا مِن رَسولٍ إِلَّا بِلِسانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ. و ما هيچ پيامبرى را جز به زبان قومش نفرستاديم، تا [حقايق را] براى آنان بيان كند.

 3: اجتهاد روشمند در قرآن در زمان غیبت امام معصوم: حفظ و حراست از ارزشهای قرآن با تاکید بر تعقل و تدبر با استفاده از اصول کلی رسیده از معصومین علیهم السلام با اجتهاد روشمند میسر است که قرآن از اين اصل به «تفقه در دين» ياد كرده و مؤمنان را نيز به آن ترغيب نموده است:وَ مَا كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كافَّةً فَلَوْ لا نَفَرَ مِن كلِّ فِرْقَةٍ مِنهُمْ طائفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِى الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيهِمْ لَعَلَّهُمْ يحْذَرُونَ. و شايسته نيست مؤمنان همگى [براى جهاد] كوچ كنند. پس چرا از هر فرقه‏اى از آنان، دسته‏اى كوچ نمى‏كنند تا [دسته‏اى بمانند و] در دين آگاهى پيدا كنند و قوم خود را وقتى به سوى آنان بازگشتند بيم دهند، باشد كه آنان [از كيفر الهى‏] بترسند؟

 **فصل سوم: تفسير قرآن‏**

 ترغيب‏هاى مستمر قرآن به تفكر و ژرف‏نگرى در جهان هستى و آفرينش آسمان‏ها و زمين و موجودات ريز و درشت ازجمله خود انسان، به رشد و بالندگى حوزه‏هاى انديشه كمك شايانى نمود؛ تاجايى كه راهنمايى‏ها و سلوك عملى پيامبرگرامى صلى الله عليه و آله و عترت راستينش نيز راه را براى تعالى بخشيدن آن هموار ساخت.

امروز با گذشت بيش از هزار و چهارصد سال از نزول اولين آيات الهى بر پيامبرگرامى صلى الله عليه و آله، رابطه منطقى و انديشه‏محور انسان‏ها با كتاب آسمانى خود نه‏تنها به سستى و زوال نگراييده، كه از قوت و استحكامى بيش از پيش نيز برخوردار گشته است. در پرتو همين رابطه گران مسلمانان با ساحت قرآن‏كريم، گنجينه‏هاى بزرگى از كتاب‏هاى علوم قرآن و تفسير پديد آمده كه به بركت آنها ميليون‏ها انسان حق‏طلب از چشمه‏سار پاك و حيات‏بخش قرآن سيراب شده‏اند.بى‏شك عشق‏ورزى به ساحت قرآن و بهره‏مندى از هدايت‏هاى آن در گرو درك و فهم صحيح آيات است و اين مهم جز در پرتو «تفسير روشمند» قرآن ميسر نمى‏گردد.

دانش تفسير : واژه «تفسير» به لحاظ لغت‏شناسى، مصدر باب تفعيل از ماده «ف- س- ر» است. دو واژه «تفسير» (ثلاثى مزيد) و «فَسْرْ» (ثلاثى مجرد) به معناى روشن نمودن، پرده برداشتن و بيان كردن آمده است. واژه «تفسير» در قرآن‏كريم تنها يك بار، آن هم در همين معناى واژگانى‏اش به‏كار رفته است: «وَ لا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْناك بِالْحَقِّ وَ أَحْسنَ تَفْسِيراً: و براى تو مثل نياوردند، مگر آنكه [ما] حق را به نيكوترين بيان براى تو آورديم.»

دانش تفسير در اصطلاح انديشمندان دينى به دانشى گفته مى‏شود كه به كمك آن، مفاهيم و معارف قرآن آشكار و دستورها، پندها و حكمت‏هاى آن استخراج مى‏گردد. بنابراين تفسيرْ نوعى‏ تلاش فكرى به‏منظور بيان معانى آيات قرآن و كشف مقاصد و مفاهيم آنهاست. دانش تفسير با نزول نخستين آيات قرآن بر پيامبراسلام صلى الله عليه و آله آغاز گرديد و پس از عبور از مرحله نخست خود كه به صورت شفاهى و انتقال از نسلى به نسلى ديگر صورت مى‏گرفت، به مرحله تدوين گام نهاد. نخستين تفسير مدون را مجاهدبن جَبْر (متوفاى 104) يكى از موثق‏ترين شاگردان ابن‏عباس نگاشت‏ و پس از وى اهتمام به نگارش تفسير قرآن به يك سنت اسلامى تبديل شد.

شيوه‏هاى نگارش تفسير قرآن‏: مفسران از آغاز تاكنون همواره با دو شيوه به نگارش تفسير پرداخته‏اند:

1. تفسير ترتيبى‏:در اين شيوه، مفسر مجموعه آيات قرآن را با ترتيب آيه‏به‏آيه مورد شرح و تبيين قرار مى‏دهد. گفتنى است از مهم‏ترين تفاسير ترتيبى قرآن مى‏توان از تفسير مجمع البيان‏ تأليف ابوعلى فضل‏بن حسن طبرسى، الميزان‏ تأليف علامه سيد محمدحسين طباطبايى و تفسير نمونه‏ تأليف آيت‏الله ناصر مكارم شيرازى نام برد.

2. تفسير موضوعى‏: در اين شيوه، مفسر ابتدا به جمع‏آورى آيات مربوط به يك موضوع معين- از مجموع آيات قرآن- پرداخته، پس از دسته‏بندى روشمند آنها به شرح، استخراج و جمع‏بندى معارف و مقاصد هر يك مى‏پردازد. مهم‏ترين تفاسير موضوعى به زبان فارسى از اين قرار است: تفسير موضوعى قرآن‏كريم‏ اثر آيت‏الله عبدالله جوادى‏آملى، منشور جاويد تأليف استاد جعفر سبحانى و پيام قرآن‏ اثر آيت‏الله ناصر مكارم شيرازى.

اصلى‏ترين روش‏هاى تفسيرى‏همچنان كه شيوه تفسير متفاوت است، روش‏هاى به‏كار گرفته شده در تفسير نيز هم..اصلى‏ترين روش‏هاى رايج

1. روش تفسير نقلى‏:در اين روش، مفسر در تفسير هر آيه فقط به نقل آيات ديگر، روايات، اقوال و آراى صحابه پيامبر و تابعين مى‏پردازد و از اجتهاد و اظهارنظر- مگر به صورت محدود- اجتناب مى‏كند.

2. روش تفسير اجتهادى‏: در اين روش مفسر در تفسير آيات، بر آثار و اخبار منقول تكيه نمى‏كند، بلكه براى رسيدن به مفاهيم و معارف آيات، برپايه انديشه‏ورزى و استدلال روشمند به كار خود مى‏پردازد. برخى از مفسرانِ صاحب‏نام همچون ابوعلى فضل‏بن حسن طبرسى در تفسير مجمع البيان‏ و ابوعبدالله محمد بن احمد قُرْطبى در تفسير الجامعُ لِأَحكام القرآن‏ با به‏كار گرفتن هم‏زمان دو روش بالا، آثار ارزشمند و ماندگارى را از خود برجاى نهاده‏اند.

 **دلايل نيازمندى قرآن به تفسير**

قرآن خود را «كتاب هدايت»، «كتاب روشنگر»، «نور» و «قرآن گويا»، آيات خود را «نشانه‏هاى آشكار» و زبان خود را «عربى روشن» معرفى مى‏كند. با توجه به اين اوصاف، قرآن كتاب روشن و روشنى‏بخش است. حال براين پايه بايد پرسيد آيا قرآن با اين وصف اساساً نيازمند به تفسير است؟ در پاسخ بايد گفت قرآن اگرچه خودْ نور و روشنگر است، اين هرگز بدين معنا نيست كه شناخت و تحليل صحيح مفاهيم و محتواى بلند آن بدون برخوردارى از ابزارهاى لازمِ شناخت، براى همگان ممكن است. درحقيقت تفسير يكى از اصلى‏ترين ابزارهاى شناخت معارف قرآن است؛ تاجايى كه خداوند به‏صراحت مسئوليت خطير تبيين وحى را برعهده پيامبرگرامى صلى الله عليه و آله نهاده است:وَ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيهِمْ. و قرآن را به سوى تو فرودآورديم تا براى مردم آنچه به سوى ايشان نازل شده است، تبيين نمايى

  **مهم‏ترين ويژگى‏هاى قرآن را كه نيازمندى به تفسير را آشكارتر مى‏كند، عبارتند از:**

1. بيان اصول و كليات‏

يكى از ويژگى‏هاى بيانى قرآن‏كريم اين است كه بسيارى از معارف هدايت‏بخش خود را در قالب اصول و قواعد كلى عرضه نموده و بدين وسيله محورهاى بنيادين و راه رسيدن به كمال را در اختيار آدميان نهاده است. اين ويژگى از يك‏سو متن قرآن را فراتر از زمان و مكان خاص قرار داده و از ديگر سو راهيابى به فروعات و جزئيات آن را به تفسير روشمند وانهاده است. اين تشريح در گام نخست برعهده پيامبرگرامى صلى الله عليه و آله و جانشينان راستين آن حضرت نهاده شده و در مرحله بعد نيز به تلاش، تدبر و اجتهاد روشمند آدميان (با بهره‏گيرى از شيوه تعليمى آن پيشوايان معصوم) موكول شده است.امام‏صادق عليه السلام مى‏فرمايد: «دستور اقامه نماز بر پيامبر صلى الله عليه و آله نازل شد، ولى كيفيت اقامه آن [/ تعداد ركعات آن‏] مشخص نبود، تا اينكه پيامبر خودْ اين فرمان را براى مردم تشريح كرد.»

 2. به‏كارگيرى سبك خاص در بيان مطالب‏

قرآن در بيان مطالب و ابلاغ پيام‏هاى خود سبك ويژه‏اى را برگزيده است؛ بدين بيان كه مجموعه مطالب و پيام‏هاى مربوط به يك موضوع را در يك آيه يا سوره و يا در جزء معينى از قرآن به‏گونه‏اى متمركز نياورده است. از اين‏رو، مطالب مربوط به يك موضوع مشخص را بايد در لابه‏لاى آيات و سوره‏هاى متعدد كاويد و سپس به جمع‏بندى آنها پرداخت. از سوى ديگر، پاره‏اى از آيات قرآن با تكيه بر قراين- پيوسته و يا ناپيوسته- به بيان مقاصد خود پرداخته‏اند كه بدون آگاهى از اين‏گونه قراين نمى‏توان به‏گونه‏اى صحيح، معانى موردنظر اين آيات را دريافت. درواقع تفسير روشمند، راه را براى رسيدن به معارف قرآن- با توجه به اين سبك ويژه- هموار مى‏سازد.

3. معرفى جهان‏هاى فراطبيعى‏

ويژگى ديگر قرآن اين است كه ذهن و ضمير كنجكاو بشر را به جهان‏ها و موجودات فراطبيعى و ارتباط و تأثير و تأثر ميان آنها و جهان مادى معطوف نموده است. از اين رو، تصويرى كه قرآن از هستى و موجودات آن پيش روى انسان مى‏نهد، به‏مراتب گسترده‏تر و پيچيده‏تر از آن چيزى است كه در قلمرو حواس محدود و جزئى‏نگر بشر قرار دارد. آيات قرآن در باره عرش، روح، فرشتگان، جن و عوالم ملكوت، امر، برزخ و قيامت از اين دست‏اند. بى‏شك آگاهى صحيح از محتواى بلند اين‏گونه آيات در گرو تشريح و تفسير روشمند آنهاست.

4. ژرفاى نامحدود :

ويژگى ديگرى كه قرآن را از متون ديگر ممتاز مى‏سازد، ژرفاى پايان‏ناپذير آيات آن است. قرآن افزون بر معارف ارزشمندش كه در قالب ظواهر و ساختار تركيبى جملات است، معارف و پيام‏هاى بسيارى را نيز در خود نهفته دارد كه در بستر زمان و با انديشه‏ورزى همه‏جانبه در آيات آشكار مى‏گردند.پيامبرگرامى اسلام صلى الله عليه و آله مى‏فرمايد: «إِنَّ لِلْقرآنِ ظَهْراً وَ بَطْناً وَ لِبَطْنِه بَطْنٌ إِلَى‏ سَبْعَةِ أَبْطُنٍ: براى قرآن ظاهرى است و باطنى، و براى باطن آن [نيز] باطن ديگرى است تا هفت بطن.»

 5. جهان‏شمولى و ابديت‏

انديشه جهانى و جاودانه بودن فروغ هدايت قرآن، از اصول بنيادينى است كه همه مسلمانان از آغاز ظهور اسلام تا به امروز بر آن متفق‏اند. مسلمانان همواره بر اين باور بوده و هستند كه قرآن در پهنه زمين و گستره زمان- تا آنجا كه مرز بشريت است- كتاب هدايت همه انسانهاست. اين باور- كه در عمق جان و انديشه مسلمانان خوش نشسته- پيش از هر چيز برخاسته از اعلام آشكار و بدون ابهام خودِ قرآن است:وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ. و اين كتاب الهى جز ذكر براى جهانيان چيز ديگرى نيست.تَبَارَكَ الَّذِى نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلى‏ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيراً. بزرگ [و خجسته‏] است كسى كه بر بنده خود، فرقان [كتاب جداسازنده حق از باطل‏] را نازل فرمود، تا براى جهانيان هشداردهنده‏اى باشد.قُلْ يا أيُّهَا النَّاسُ إِنِّى رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً.[[26]](NULL)بگو: اى مردم، من پيامبر خدا به سوى همه شما هستم.

 6. فصاحت و بلاغت بى‏نظير

قرآن گرچه پيام‏ها و معارف خود را در ساختار زبان و واژگان عربى عرضه داشته، در انتخاب، تركيب، چينش و پردازش كلمات و جملات خود چنان ظرافت‏هايى را مورد توجه قرار داده كه باعث شده متن قرآن در بالاترين سطح فصاحت و بلاغت قرار گيرد. زبان عرب كه انواع مجازها، استعاره‏ها، كنايه‏ها، اشاره‏ها، تشبيه‏ها، رمزها و ضرب‏المثل‏ها را در خود دارد، اگر وسيله انتقال معارف ناب و ژرف وحيانى گردد و به اوج فصاحت و بلاغت رسد، به‏يقين سخن آن سرشار از دقت‏هاى واژه‏شناختى و ظرافت‏هاى مفهومى خواهد بود. افزون بر اين، قرآن براى بيان معارف و معانى موردنظر خود، از بيشترين ظرفيت الفاظ و جملات بهره جسته است. بى‏شك راهيابى صحيح به معارف نهفته در چنين متنى، مستلزم خردورزى بسيار است كه اين مهم جز با تفسير روشمند ميسور نيست.

7. اشاره‏ها و نشانه‏ها

باآنكه قرآن پيام‏هاى هدايت‏بخش خود را آشكارا و به‏صراحت اعلام داشته، درعين‏حال معارف و مفاهيم بلندى را نيز در قالب اشاره‏هايى ظريف بيان كرده است.اشارات تاريخى به سرگذشت امت‏هاى پيشين، اشاره‏هاى علمى به اسرار آفرينش هستى و همچنين چگونگى سير تكوين جسم و جان آدمى و نيز اشارات اخلاقى به ظرافت‏ها و حساسيت‏هاى سير و سلوك، همگى صدها نكته باريك‏تر از مو در خود جاى داده‏اند. دستيابى به مفاهيم نهفته در اين اشارات، در گرو بررسى عالمانه آيات وحى و تدبر در آنها از يك سو، و برخوردارى از دانش‏هاى تاريخى و تجربى و اخلاقى از سوى ديگر است.

 **تفسير روشمند**

چنان‏كه در مبحث انس با قرآن گذشت، شناخت صحيح و جامع مفاهيم و معارف قرآن در گرو تفسير روشمند اين كتاب آسمانى است. چنين تفسيرى هنگامى ميسّر است **كه از يك سو مفسر قرآن از شرايط لازم براى تفسير برخوردار باشد و از سوى ديگر منابع تفسير نيز داراى اصالت و اعتبار لازم باشند**. بى‏توجهى به اين مهم سبب شده است كه مسلمانان و جامعه اسلامى همواره در اثر تفسيرهاى جاهلانه و يا عنادآلود اشخاص، گروه‏ها و فرقه‏هاى منحرف زيان ببينند. تفسيرهاى ارائه شده از سوى «خوارج» در نيمه نخست سده اول هجرى و همچنين گروهك «فرقان» در عصر ما، وگروهگهای به ظاهر اسلامی مانند داعش و .. چند نمونه از اين‏گونه تفسيرهاست.

الف) شرايط مفسر :مهم‏ترين شرايطى كه مفسر قرآن بايد واجد آنها باشد، بدين قرار است:

1. آشنايى با زبان و ادبيات عرب: تحصيل اين شرط مستلزم فراگيرى علم لغت، صرف و نحو، اشتقاق، معانى و بيان و قرائت است. بى‏شك آشنايى با اين علوم به‏گونه‏اى كه فهم زبان عرب راتسهيل نمايد، گام نخست در راه شناخت معارف قرآن به شمار مى‏آيد

2. شناخت اسباب نزول: مراد از اسباب نزول، حوادث، وقايع و پرسش‏هايى است كه در عصر نزول وحى رخ داده و به تناسب آنها آياتى نيز بر پيامبرگرامى صلى الله عليه و آله نازل شده است. اگر مفسر از اين حوادث آگاهى كافى و دقيق نداشته باشد، در تفسير اين گروه از آيات با مشكل جدى روبه‏رو خواهد شد. از آنجا كه شناخت اسباب نزول فقط از طريق روايات و نقل‏هاى تاريخى ممكن است، دقت در اعتبار اسنادِ اين‏گونه نقل‏ها و از سويى تكيه نكردن بر نقل‏هاى غيرمعتبر و تناقض‏آلود، بسيار ضرورى مى‏نمايد

3. آگاهى از روايات، سنت و سيره پيامبر صلى الله عليه و آله و اهل‏بيت عليهم السلام: سنت، مرجع شناخت و آگاهى از جزئيات و احكام تفصيلى بسيارى از فرايض است كه اصول آنها در آياتى از قرآن تشريع گرديده و جزئيات آنها نيز در روايات آمده است. بسيارى از احكام نماز، زكات، روزه، حج، معاملات، نكاح و ... از اين قبيل‏اند. شناخت مفسر از سنت معتبر موجب مى‏شود فهم دقيقى از اين آيات به‏دست آورد.افزون بر اين، آگاهى از رواياتْ راه را براى شناخت مفاد و معارف بسيارى از آيات هموار مى‏سازد.

4. شناخت علوم قرآن: آگاهى از علوم قرآن به منزله ابزارى است كه فهم روشمند معارف قرآن را هموار مى‏كند. شناخت مقاصد وحى، آيات و سوره‏هاى مكى و مدنى، تاريخ قرآن، كيفيت نزول وحى، محكم و متشابه، تفسير و تأويل، ناسخ و منسوخ و ... ازجمله همين علوم است. با شناخت اين علوم، مفسر قرآن با فضاى كلى حاكم بر قرآن آشنا مى‏شود و همين امر او را در رسيدن به معارف وحى يارى مى‏رساند.

5. پرهيز از پيش‏داورى: راهيابى به مقاصد وحى مستلزم آن است كه فضاى ذهن مفسر پيش از تحقيق و كاوش همه‏جانبه در آيات وحى و ساير منابع، در اشغال آرا و ديدگاه‏هاى ديگر قرار نگرفته باشد؛ زيرا در اين صورت آراى پيشين راه را بر تحقيق- به معناى واقعى- مسدود ساخته، مفسر را از دستيابى به حقيقت بازمى‏دارد.

برخى از انديشمندان بر اين باورند كه مراد از «تفسير به رأى»- كه مورد مذمت شديد پيامبرگرامى صلى الله عليه و آله قرار گرفته- اين است كه مفسر ابتدا طبق ميل خود ديدگاه مشخصى را به ديده قبول تلقى، و سپس آيات قرآن را براساس آن تفسير نمايد

6. جامع‏نگرى: دستيابى به مقاصد وحى مستلزم نگرش جامع به آيات قرآن و تحقيق همه جانبه در آنهاست و اين بدان سبب است كه مجموعه قرآن، كلام واحدى است كه خالق هستى به‏منظور هدايت آدميان به‏تدريج- با رعايت مصالح امت اسلامى و شرايط حاكم بر فضاى نزول- در اختيار آنان نهاده است.

اين امور به طور طبيعى مقوله‏هايى ازقبيل اطلاق و تقييد، عام و خاص، منسوخ و ناسخ، اجمال و تفصيل‏ و ... را در قرآن پديد آورده است؛ مقولاتى كه وجود آنها به معناى ارتباط و پيوند مفهومى آيات قرآن با يكديگر است. با توجه به اين حقيقت، راهيابى صحيح به مقاصد برخى آيات در گام نخست در گرو آگاهى از ساير آيات و داشتن نگرشى جامع به مجموعه قرآن است. درحقيقت مى‏توان گفت اين قرآن است كه خود را تفسير مى‏كند. امام‏على عليه السلام در بخشى از سخنان خود در توصيف قرآن مى‏فرمايد: «يَنْطِقُ بَعْضُه بِبَعْضٍ و يَشْهدُ بَعْضُهُ عَلَى‏ بَعْضٍ: بعضى از قرآن به وسيله بعضى ديگر سخن مى‏گويد و بعضى از قرآن بر بعضى ديگر شهادت مى‏دهد.»

7. اطلاع و آگاهى از آثار پيشينيان: سخنان صحابه از آن رو كه خود شاهد نزول وحى بوده‏اند، همواره در نگاه انديشمندان قرآنى از ارزش والايى برخوردار بوده و تابعين (نسل پس از صحابه) نيز از آن جهت كه اين سخنان را بى‏واسطه از صحابه دريافت داشته و منتقل نموده‏اند، مورد توجه قرار گرفته‏اند. افزون بر اين، شناخت آراء و مطالعه آثار برجاى‏مانده از ساير مفسران قرآن، مفسر را در شناخت دقيق‏تر معارف آسمانى يارى مى‏دهد.

مراد از اين شرط آن است كه مفسر قرآن از آرا و تفاسير پيشينيان و همچنين از شيوه آنان در تدبر و تحليل مفاهيم و مقاصد آيات آگاه گردد و با نگرشى همه‏جانبه به تفسير روى آورد، نه‏آنكه مجموعه آراى پيشينيان را به ديده قبول تلقى نموده، در حصار همان آرا متوقف بماند.

8. آگاهى از علم منطق: از آن روى كه تفسير قرآن مبتنى بر انديشه‏ورزى در كلام خداوند و سپس اظهارنظر و انتساب آن به خالق هستى است، مى‏بايد مفسر قرآن پيش از ورود به اين عرصه خطير به فراگيرى علم منطق و هر علمى روى آورد كه فكر و انديشه را از خطا و مغالطه در امان، و به حكمت و برهان رهنمون مى‏سازد. آشنايى با اين‏گونه علوم سبب مى‏شود مفسر در برداشت از آيات، از روش صحيح و مبتنى بر قواعد علمى بهره‏مند گردد و با اطمينان بيشترى به تفسير بپردازد.

9. آگاهى از ساير علوم: بى‏گمان آگاهى مفسر از آنچه در حوزه‏هاى علوم‏انسانى و تجربى مورد كاوش دانشمندان قرار گرفته، راه را براى درك معارف بلند وحى در بسيارى از آيات هموارتر مى‏سازد. پژوهش‏هاى انجام‏شده در علوم‏انسانى، تجربى و روانشناسى به‏ويژه آنچه در عصر جديد به انجام رسيده، از اسرار فراوانى از طبيعت، موجودات و پديده‏هاى آن پرده برداشته است. از اين رو، آگاهى از اين دانش‏ها مفسر را در فهم عميق‏تر قرآن يارى مى‏دهد.

10. رعايت دورانديشى و احتياط معقول: وسعت و ژرفاى وحى آسمانى و مفاهيم آن سبب ظرافت و پرمخاطره شدن فهم و اظهارنظر در آيات قرآن شده است اين امر به طور طبيعى دقت و احتياطى معقول را در انديشه‏ورزى و تفسير قرآن مى‏طلبد. پرهيز برخى صحابه از ورود به عرصه تفسير و اظهارنظر در آيات قرآن شايد بيشتر به‏منظور رعايت همين اصل بوده باشد .

 **ب) منابع تفسير :**  سه منبع را مى‏توان به‏عنوان اصلى‏ترين منابع تفسير برشمرد:

1. قرآن: همان‏گونه كه پيش‏تر آمد، قرآن خود روشنگر و مفسر خويش است؛ به‏گونه‏اى كه پاره‏اى از آن پاره‏اى ديگر را بازنموده، مراد الهى را در اختيار انسان مى‏نهد. از اين رو، اولين و اصيل‏ترين منبع تفسير، خود قرآن است كه مفسر بايد آن را بر هر منبع ديگرى مقدم بدارد.

2. سنت: سنت معتبر از آن جهت كه شرح و تبيين قرآن به شمار مى‏آيد، دومين منبع اصيل تفسير است؛ آن‏سان كه بدون توجه به آن، جزئيات و فروعات بسيارى از فرايض كلى مانند طهارت، نماز، زكات، روزه، حج، معاملات و ... هرگز روشن نمى‏گردد افزون بر اين، مراجعه به روايات معتبر، شيوه صحيح تفسير قرآن را نيز براى مفسر آشكار مى‏سازد كه اين خود به تفسير روشمند- در بستر سيال زمان- كمك شايانى مى‏كند.

3. عقل: عقل نيز با دستمايه كتاب و سنت، منبع ديگرى براى تفسير قرآن است مراد از عقل، عقل برهانى است كه با اتكا بر يقينيات‏ به نتيجه قطعى و مطابق با واقع‏مى‏انجامد. عقل برهانى از گزند وهم، تخيل و سفسطه در امان است. از همين رو، نتيجه حاصل از عقل برهانى هرگز با ظواهر و ژرفاى قرآن در تنافى نخواهد بود.

تفسير به رأى‏ : درصورتى‏كه مفسر واجد شرايط پيشين نباشد و يا در تفسير آيات، منابع سه‏گانه كتاب، سنت و عقل را مرجع خود قرار ندهد، نمى‏توان كار او را تفسيرى ضابطه‏مند دانست. در روايتى از پيامبراسلام صلى الله عليه و آله نقل شده كه خداوند فرمود: «مَا آمَنَ بِى مَنْ فَسَّرَ بِرَأْيِهِ كَلَامِى: هر كس كلام من [/ قرآن‏] را با رأى خود تفسير كند، به من ايمان نياورده است.»و نيز در روايت ديگرى از پيامبر صلى الله عليه و آله چنين مى‏خوانيم: «مَنْ قَالَ فِى الْقُرآنِ بِرَأْيِه فَقَدْ كَفَرَ: هر كس در قرآن با رأى خود سخن بگويد، به‏يقين كافر شده است.»

در چيستى «تفسير به رأى» گرچه آراى متعددى مطرح گرديده، آنچه به‏وضوح از متن روايات بر مى‏آيد، اين است كه تفسير ناصواب و مذموم از ديدگاه پيامبر صلى الله عليه و آله و اهل‏بيت عليهم السلام تفسيرى است كه مبناى آن تنها «رأى» و «نظر شخصى» مفسر باشد و در آن هيچ معيار ديگرى ازقبيل روايات، شأن نزول، ديدگاه مفسران پيشين، قواعد تفسير و ... لحاظ نگردد. علامه طباطبايى در تحليل معناى اين روايات مى‏گويد:

اضافه شدن كلمه «رأى» بر ضمير «ه» [/ برأيِهِ‏] به معنى اختصاص، انفراد و استقلال است؛ به اين معنى كه مفسر به صورت مستقل و با تكيه بر آنچه خود از كلام عرب مى‏فهمد، به تفسير قرآن بپردازد و كلام خداوند را با كلام آدميان مقايسه نمايد.

 عمده‏ترين عوامل تفسير به رأى عبارت است از:

1. تكيه بر حدس و گمان شخصى در تحليل معناى آيات؛

2. گرايش‏ها و حب و بغض‏هاى شخصى، فرقه‏اى، مذهبى و كلامى؛

3. علم‏زدگى و تكيه بر فرضيه‏هاى علمى بدون توجه به اصول، شرايط و قواعد تفسير صحيح قرآن.

|  |
| --- |
| الهم صل علی محمد و آل محمد – اتمام جلسه اول و دوم و سوم-درس تفسیرموضوعی ترم تابستان-دانشگاه حکیم سبزواری-استاد بیدی |